

فریاد، خون، آزادی

مجموعه شعر
لیا صالح مرادسری



مجموعه شعر

تبرستان
www.tabarestan.info

فریاد،
خون،
آزادی،

تبرستان

www.tabarestan.info

فریاد، خون، آزادی

تبرستان
www.tabarestan.info

لیما صالح رامسری

چاپ اول

اردیبهشت ۵۸ - تهران

تبرستان
www.tabarestan.info

- انتشارات نصر
- فریاد ، خون ، آزادی
- لیما صالح رامسری
- چاپ اول اول ۱۳۵۸ تهران
- حق چاپ محفوظ
- طرح روی جلد : م - ر - سایه

فهرست

صفحه	عنوان
۷	حیثیت شاعر
۱۳	لیمالش
۱۷	بند ۵ سلول ۹
۲۱	خواب گل سرخ
۲۵	تبعیدگاه
۲۹	خورشیدانفجار
۳۵	معلم به پا خیز
۳۹	دو تنهائی
۴۳	وای به روزی
۴۷	شکارچیان
۵۱	افسانه‌ی خرابیها
۵۵	کاکنوس
۵۹	ارابه شاهنشاهی
۶۵	یکانگی را به خاطر بسپار
۶۹	مصیبت بی‌فریاد
۷۳	زخم
۷۷	حضور
۸۱	خیابان مجاهد شهید مهدی رضائی
۸۵	گالش کیجا
۹۱	آزادی

تبرستان
www.tabarestan.info

حیثیت شاعر

امروز توقع جامعه از شاعر بعنوان انسانی مقاوم و استوار فزونی گرفته و این چیزی جز ضرورت زمانه نیست، جامعه شاعر پر جنب و جوش می‌طلبد. شاعری که باید وجدان طبقاتی را در مردم شکل بخشد. زیرا که شعر هنر ملی ماست. ادبیات ما، ادبیات شعری است، سنت و ریشه در خون ما دارد، میتواند اثر بگذارد. حرکت ایجاد کند، میتواند سرود مقاومت و مبارزه باشد، شاعری که دینامیسم تاریخ را دریافته امیدساز و پر تحرک است و این شاعر کسی نیست جز آنکه باید او را در میان خود داشته باشیم. جامعه‌ای که در آن زیستن مفهومی مترادف رنج دارد شاعر نو امید و درمانده و رمانتیک مسیح‌وار طرد می‌شود. زیرا که در راه به‌چنگ آوردن حقوق خویش در این دوران نمیتوان آن‌سوی صورت را نیز آماده سیلی خوردن کرد. انسان معاصر هم مثل گوی رها شده در سراشیب در حرکت است. دوران ما، دوران آگاه شدن خلق‌های جهان ب حقوق خویش و قیام علیه ستمگران تاریخ است. این انسان رنج‌دیده اگر بفوریت راه‌رهای و اصلیش را نمی‌جوید این مأیوس‌کننده

نباید باشد، زیرا که در سراسیمه‌ی امکان وجود موانع بسیار است. شاعر امروزه در برابر حرکت سریع و این عکس‌العمل‌های تاریخی انسان، نمیتواند آسوده حرکت کند و متوقف بماند، او ناگزیر از پیشنازی است. او هنگامی، در این سیر تاریخی، انسان پیشناز است که جامعه را در مهار کردن نیروهای طبیعت و شناخت و آگاهی به مسائل حوزه زیست یاری دهد، زیرا که شاعر در این دوران، تنها با انسانی بی‌حال، خیالپرداز و در رو نیست. مخاطب او انسانی رنج‌دیده است که میخواهد برای رهایی خویش از یوغ استعمار مبارزه کند. ناگزیر شعر او باید باین موج مبارزه یاری دهد. یاری او در جامعه نمیتواند در حد تسکین و سیر و سلوک با نظام موجود باشد و بیاموزد که شعر چیزی سواى هم آوازی با مبارزه است و بیاموزد که چگونه میتوان درویشانه زندگی کرد و چشمها را بحقوق مسلم و پر تلاش برای آزادی فرو بست برای ما یاری شاعر در برانگیختن، تحریک کردن و به‌جوش و خروش در آوردن نیروهای انسانی برای مبارزه علیه استعمارگران و غارتگران است.

روزگاری بود که شرایط اقلیمی شاعر شهری بود که در آن می‌زیست جغرافیای شاعر شهرش بود. شعرش سالها پس از مرگ او این شهر را در مینوردید تا بان شهر برسد، شاعر بلحاظ عدم امکان رابطه گسترده در تاریخ نقش کم‌رنگی داشت و بیشتر در کنار زندگی شعر می‌سرود تا در متن و کوران واقعیات آن، از زندگی گوشه‌دنجی را می‌طلبید برای سرایش او از درگیریها جدا میماند تا عروض زنگوله‌دار شعرش را کشف کند، چه اینکه امروز شاعر امروز با داشتن امکان برقراری رابطه گسترده بشیوه‌ای دیگر دانسته و آگاه ذیج مینشیند و خود را برای گذران مرفه کنار میکشد - اینک رابطه شاعر با جامعه در کنار زندگی میسر نیست. شاعر که اینک امکان برقراری رابطه گسترده در پیش روی دارد نتواند، ولواندک چشمهایش را بر هم بگذارد، زیرا که سالها عقب میماند. شاعر با خاطرات خویش تنها نمیتواند بسراید، رجعت بگذشته امکان‌پذیر نیست زیرا برای این گوی رها شده در سراسیمه، این انسان معاصر، تکرار گذشته و بعقب بازگشتن امکان ندارد

آنچه مهم است و لمس کردنی مبارزه برای دربند کشیدن فرد است ؟ شعری که با چنین انسانی رو بروست ناگزیر برای جهت دادن بنیروهای او نیازمند قوه محرکه و رابطه‌ای با گستردگی تمامت خاک خویش است. این رابطه در کنار زندگی هر گز نضع نمیگردد زیرا که جلودار دینامیسم تاریخ نمیتوان بود هیچ چیز در آن حالتی ایستا ندارد، همه چیز در حال جا بجا شدن و دگرگونی است. شاعر باید این جا بجائی و دگرگونی را پیش از دیگران دریابد زیرا او را پیشروان است و در متن زندگی و کوران واقعیات مواضع گرفته است، پیشروی او در چگونگی ارائه اشکال هنری نیست که اعجاب برانگیزد و او را در مرتبه برتر از دیگر افراد جامعه قرار دهد. در این شرایط رابطه شاعر و چگونگی و کیفیت این رابطه با خواننده و شنونده شعر همواره مورد سؤال است. زیرا که شعر هنر لال و مجسمی نیست هنری است که خون و جان دارد، میخروشده، حرکت میکند چون جانمایه اش در درون ما و در پیرامون ما زندگی میکند، شاعر که توانا به برداشت این جانمایه است، غرضش چیزی جز ایجاد رابطه نیست، هر چه این رابطه وسعت داشته باشد آرمانهای انسانی و کمال یافته شاعر بیشتر و بیشتر در جامعه نضج میگردد: زمانی هست که این « رابطه » محدود و میشود از راه اصلیش سر بازمینند و بصورت جلگه‌ای جداگانه از زندگی اجتماعی، در گوشه‌ای پرت از نیروهای نیازمند بشر انقلابی قرار میگیرد. این زمانی است که شعر راهی سالن‌های در بسته و مجالس انس و الفت می‌شود، هنگامی که شعر در اینگونه محیط محدود، با چنین ایجاد رابطه‌ای درگیر میشود و شاعر نیز چون هیچ‌گونه تلاشی برای رهائی این چهارچوب نمیکند، این وسعت حقیر رابطه برای شاعر بصورت حقیقی عینی شکل میگیرد» در این لحظه است که شاعر تصور میکند مخاطب خویش را جسته است او اندیشه و ذهن او چونان کرم ابریشم شروع به تنیدن تار می‌کند و آنقدر تار می‌تند تا خود در پيله‌ای قرار گیرد « پيله‌ای که همه جهان او باید باشد » جهانی که در آن برای شاعر «مسأله » يك خواننده « و » يك

شنونده « خوب را مطرح میشود و چنین باسانی به نیاز هنر سوداگرانه پاسخ می‌گوید :

در این‌جا محکوم کردن رابطه شاعر با شنونده‌اش بهر صورتی مطرح نیست .

در اینجا نوع خاصی از رابطه مطرح است رابطه‌ای که مرگ کار شعر شاعر را دربر دارد . شاعر در این روزگار اگر به ایجاد رابطه بدور و ورای ضوابط جاری روی نکند و بر رابطه‌ای نه منطقی و کاری بل به رابطه در سالن‌های در بسته و محافل انس و الفت دلخوش دارد ، هرگز نمیتواند پاسخگوی نیاز انسانی باشد که چشم به سپیده دم فردا دوخته است و برای فردای متحول می‌میرد ، خود را فدا می‌کند، تلاش میکند و رنج میبرد و از خلاقیت و نیرویش در جهت سازندگی این چشم‌انداز مدد می‌گیرد . این انسان از هر فرصتی امکان تازه مبارزه را میجوید . با این‌گویی‌ها شده در «سراشیب» نمیتوان متوقف بود و ایستاد و رابطه داشت ، نمی‌توان در کنار دست‌ها را سایبان چشم کرد و نظاره گر بود ، اگر بگوئیم که شعر مرقی ما بمیان نیروهای اصیل جهت دهنده اجتماع راه نبرده برای نا بخردانه زده‌ایم شعر مرقی دست نوشت ما با چند شعر کتاب شده برد دارد چون شعر این نقش را دارد نکته همین‌جاست که کیفیت رابطه ارزشی درخور توجه میگیرد و شاعر بعنوان يك برگزیده برای جامعه توقع بر میانگیزد .

در روزگار ما شاهد رابطه‌ای نمایشی و در سطح جریان گرفته در مکان و فضای « خانگی » هستیم، فریب حاکم شده است تا هدف گم شود . انسان معاصر بشاعر مبارز خویش عشق می‌ورزد ، جریان زندگی او را دنبال میکند ، او نمیتواند بپذیرد و تحمل کند که پیشگام او یعنی شاعر وسیله‌ای برای تفنن و سرگرمی است و بر نامه فلا- انجمن یا فلان کانون را پر کند ، او نمیخواهد شاهد « کنسرت » دادن شاعر باشد زیرا که باو اعتماد می‌کند ، جامعه باید به هنرمند بعنوان انسانی آشتی ناپذیر اعتماد کند . آیا هر گونه نادیده

انگاشتن وضعیت مردم و اخلاق این موقع در چهار چوب مبارزه فرو ریختن این اعتماد نیست ؟ در زمان ما دستور اخلاق جدیدی برای هنرمند مطرح شده که از جانب افرادی معین شکل نگرفته و علامت گذاری نشده است بل در سیر تاریخی جامعه شکل گرفته است .

سرپیچی کردن از این دستور اخلاق سنت شکنی نیست، بل پشت کردن بیک ضرورت مسلم زمانه و پیوسته بارتجاع سیاه معاصر است .

(خسرو گل سرخی)

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

لیماکش

برسینه کش البرز

کنون نشسته‌ای

بسان پلنگی زخمی

با ستون پیل پای استوارت

چون برفتار

غرور

-
- ۱ - لیما کش نام منطقه‌ایست در البرز که در نزدیکی رامسر قرار دارد .
و مهندس موسی صنوبر لیما کشی اولین شهید رامسر از این منطقه بود .

استواریت از کوه

غرورت از جنگل

جنگلت؛

جنگل مردان تاریخ ساز

(حماسه‌ی

میرزا کوچک خان

حماسه‌ی تبرستان
سیاهکل (

www.tabrizstan.ir

گرمای نفست

گرمای شفا

دست نواز شگرت

چو دست مسیح

بر سر یحیی

نبضت آوای زیستن

دارد

زندگی را از تو آموختیم

و شهادت را

از برگ ریز درختانت

به هنگام بیداد خزان

صبور،

- عاصی،

- دل‌تنگ

زچه رو!

به خنج خونین نشسته‌ای

کنون

بر تو چه گذشت؟!

که صولت اندیشه‌هایت

تا دوردست نگاهت

اینچنین سرگردان می‌رود

شهیدت اینک

جاوید،

- سرفراز

چون تو

جاری درخون تاریخ است

لیماکش

شهادت

سهیدت

مبارک

باد

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

بند ۵
سلول ۹

تبرستان
www.tabarestan.info

زندانبان

به جلادت بگو

این منم

زندانی قصر

بند ۵

با قامتی استوار

به استواری مقاومت

تندیس مقاومتیم

(دماوند)

درمن شعله‌ای است

که هرگز خاموش

نخواهد گشت

اگر مرا

رهائی از این بند

میسر گشت

با رفیقانم جهنمی

برپا خواهیم ساخت

هیزمش او

نگهدارش تو

و به صد ضربه‌ی

کینه

یادتان دفن کنیم

زان پس

ناقوسها را خواهیم نواخت
پرچمها را خواهیم افراشت
وفاتحانه عبور خواهیم کرد
فاتحانه

تا بهشتی برپا سازیم

که در آن رنگی از نور باشد

رنگی از نور

واگر

بند بندم

در این

بند

از هم گسست

زهر قطره

قطره خونم

سرب داغ

وسرب داغ را

بر حلقومتان

خواهند چکاند

تبرستان
www.tabarestan.info

خواب
گل سرخ

هر قطره خون تو محراب می شود

این خلق

نام بزرگ ترا

در هر سرود میهنی اش

آوازمیدهد

نام تو پرچم ایران

بخزربه نام تو زنده است

(خسرو گلسرخی)

www.tabarestan.info

زخم سیاه گونه‌ی ما

چو « زخم سیاه گونه‌ی تو

در عصر یخبندانهای فکری

بر جاده‌های لیز ابتدال

در فصل‌های بی‌پناهی‌مان
از لالائی دایه‌های دلسوزتر
از مادر است!

* * *

تبرستان
www.tabarestan.info

ای رهرو بیدار
که از بدو تولدت

« عاشقانه می‌خواندی

ترانه‌ی سیال سبز

جنگل را »

برای مردم شهرت

اینک بی‌تو

ما به سوگ زمانه

نشسته‌ایم

دیگر زمان

زمان شادی ما نیست

نامت متبرک

بر بلندای تاریخ

ای « شیرخفته

خالکوبی برسینه‌ی

شهید

برساعده بلند راه

مجاهد «

خروش خزر

زخشم توست

کلامت آویزه‌ی

هوش و گوش

ماست

آسوده بخواب

تو خواب گل سرخی

خوابت

آشفته

مباد

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تبعید گاه

تبرستان
www.tabarestan.info

درانزوای این تبعید گاه
با آن سکوت مرموزش
با قلبی گرم
بس تپنده

حس میکنم که مرا دیگر

یارای زندگی نیست

وقتیکه آزادی نیست

حتی در چهارچوب يك اطاق

که دیوارهای صامت و لالش

پاسدار آرامش منند

از گزند شبیخون گزرها

مرا دیگر

طاقت هوشیاری نیست

— طاقت بیداری

وقتی که

لاشه‌ی هستی رنج آمیزم

اینچنین فجع

بر چنگک قانون

آویخته است

و جرم است

دوستی

حتی با رفیقانی بی‌زبان

این سفیران
مرگ
- میلاد
که برپستوی اطاقم
همواره نظاره گر
پریشانی منند

در لحظه‌های اینساک
تبرستان

www.tabarestan.info

وہ!
که چه سخت است
پاسداری ایمان
درمرزهای
بودن!
خواستن!
نتوانستن!

تبرستان
www.tabarestan.info

خورشید

انفجار

تبرستان
www.tabarestan.info

برای م.ا. به آذین
به پاس ترجمه‌های خوبش

وقتیکه چکمه‌پوشان
در هیئت شاعران
دموکراسی را
چونان شکلاتی به ما ارزانی
میداشتند

ستبر و سترگ

با کوله بار تجربه ات

چو خورشید انفجار

همه تن فریاد شدی

فریاد

بر سیاهی بانگ زدی

و گامه‌ایت همه تسخیر آزادی بود

کلامت دفاع از

دموکراسی

به دست مشت‌ی رجاله

که به پفی مشتعل

- به تفی خاموشند

در پشت میله‌هایی به ضخامت

بی پناهی و حسرت‌مان

کنون محبوس‌ی

و هم‌چنان بزرگوارانه

در نگاه تو

اعتماد و عشق

(عشق عظیم به انسان)

تنوره می کشد

بسان دریائی

که طغیان میگردد

ای آذرخش

نعره بسته

به زندان نشسته

تو آن سیاه شکنجه دیده‌ای

(پیکار گمراه حقیقت

ستایشگر آزادی و وحدت)

بی آنکه کسی را

شکنجه کرده باشی

در میان دردمی شکوفی

به‌ستم تن در نمیدی

اینک شعار

شعار آزادی

توست

چرا که درخت تناور
آزادی مان

از قلم مردانی چون توشکوفه

میدهد

همچنانکه ز خون شهیدانمان

میوه

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

معلم به پاخیز

تبرستان
www.tabarestan.info

درس‌رزمین تشنه‌ی آزادی
ما
که ره‌روان حقیقت محکوم
به‌مرگند!

ومادران سرشار از ضجه‌های درد

- تهی از فریاد

پربیشان وو گوارند!

انبوهی از کبوتران معصوم

آشتی

در جمعه‌ای خونین

با فریادی که آبستن
به ایمان بود
همچنان آزادی را

در خیابان فریادمی زدند

به سان سرودی

در سکوت مرگزا

این دشت سوخته

با مشت‌های گره کرده

چو نان شب چراغ

بیداری

فرمانده وحشی صفت

دژخیمانہ فریاد بر آورد:

آتش

(بهم خوردن فلزها

رگبار گلوله‌ها)

زان پس

پرتاب گل‌های سرخ برپهنه‌ی سرد اسفالت

تو گوئی دشتی از لاله‌ی سرخ

تبرستان

می‌روئید

با پیامی آتشین

زهر قطره‌ی خون

شهیدان

زبانگ این شقاوت

نعره‌های خسته‌مان

در فضا پیچید

« معلم به پاخیز

محصلت کشته شد »

تبرستان
www.tabarestan.info

دو تنہائی

و بدینسان بود
که از هراشک لاله روئید بیرون
ولاله‌ها
در تکامل اشکها جوان گشتند
برای : بهاء الدین شیخ الاسلامی

و
مهندس حسین خرم
تبرستان
www.tabarestan.info

در فاصله‌ی دو تنهائی

در ازدحام

پیچ و مهره و مقتول

هجای نوروصدا ودود

وبوی باروت

که غریبانه درخود فرومی رفتیم

بی آنکه حسرتی بردل

برده باشیم

اینچنین فروریخته درخود

خیره درغریب خلوتت

ازمیان قوطیهای سیمان

به پرواز

که

می نگریستی !

تو که میدانستی

گلوله‌ی شکارچی دیری با سینه‌اش طرح دوستی ریخته است

درفاصله‌ی دو تنهائی

در بطن بی‌قراری مان

که مارا دیگر طاقت

تنهائی نبود

مؤمنانه

نام چه کس را

بر زبان جاری می کردی

که اینچنین

زخود

بی خبر شدی!

وجودی دیگر شدی! تبرستان
زجان سخله ور شدی!

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

وای به روزی ...

این تجسم درد

نیست

تجسم زجر

نیست

تجسم شکست

تجسم غربت برگ

از تظلم باد

که از ما

ز کشته

پشته می سازید

می کشید!

می کشید!

می کشید!

تبرستان
www.tabarestan.info

(قم، تبریز، یزد، مشهد، آمل، قزوین . . .)

نه

نه

جوی خونتان هم

ترسی را در بر نخواهد داشت

بلکه این همه

غرور ماست

همه غرور

مارا چه باک

که هرگز زخمی هم

بر غرورمان نماند

و همچنان شعار خلق من

خلق قهرمان من

(وای به روزی

این مشت گره کرده‌ی ما

مسلسل شود)

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

شکارچیان

تبرستان

www.tabarestan.info

تقدیم به روح بزرگ شهدای شبهای
شوم حکومت نظامی تهران

در رسانه‌های کذائی‌تان

که نان گرم سیاست کثیف‌تان را

می‌خورند

خائن و وطن‌فروشان

نامیده‌اید!

دروردهای مضحك دمو کراسی تان

فاسد و فریب خورده مان

خو انده اید !

شما

شما ای شکارچیان

انسانهای مظلوم

که غاصبانه شب را

تسخیر کرده

و گرد وحشت را

در پیچ پیچ

کوچه های شهر مظلومان

پاشیده اید

و بیشرمانه

شور عزارا

در تگ تگ خانه های شان

نشانده اید

این صدا

این صدایی که

به همراه رگبار مسلسل های تان
سکوت شب را
می شکنند

این صدا

که کار گرتراز

گلوله های سرببی تان

بر قلبها می نشینند

نالای مادریست

که شهیدش را

به او فروخته اید!

شیون همسری است

که نان آورش را

کشته اید!

فریاد اعتراض کارگریست

که حقش را

خورده اید!

ونفرت نوعروسی است

که ردای سپید عروسی اش را

بر تن نامزدش کفن ساخته اید!

تبرستان
www.tabarestan.info

افسانه‌ی
خرابیها

تبرستان
www.tabarestan.info

حضورتان

تداوم درد بود

درد

دردی که لحظه‌های تباه گشتن

ملتم را نوید میداد

ورفتنتان

افسانه‌ی خرابیها

که خود غصه‌ای دیگر

گشت

وزخم اقامت‌مان

را رقم زد

آه!

بود و نبودتان غم است

غم

که انبساط

فاجعه را دربردارد

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

کاکتوس

فقاتلوا ائمة الكفر انهم لايمان لهم . . .

قرآن - سوره توبه - آيه ۱۲

با امامان کفر بچنگید همانا عهد سو گند نمیدانند چیست !

تبرستان
www.tabarestan.info

کاکتوس سوز آوردشتند

این قبیله‌ی طبال‌زن

- پرگو

(فرعون منش،

فاشیست مسلك)

سوگندشان را اعتمادی

نشاید

همچنانکه به دوستی شان

چرا که

عمریست به دروغ نشستند!

- دروغ یافتند!

- دروغ گفتند!

یا که

خوردند!

- بستند!

- بردند!

گل کاکتوسستند

نه شاخه‌ای از گل سرخ

یا

زیتون

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

ارابهی
شاهنشاهی

من یقین دارم که بسان درختان کهن در
بهاران ملتهای کهن دوباره جوان می‌شوند
شاندورپتوفی
شاعر انقلابی مجار

تبرستان
www.tabarestan.info

در رنجوت کدامین قرن یخ‌زده
می‌خکوب گشته‌اید
که اینچنین
متوحشانه بندر کینه

می‌کارید !

و وحشیانه سنگفرش خیابان را

با خون گرم برادرانم

گلگون می‌سازید

به‌جنگ از برای طاغوتی

برخاسته‌اید

که نه در کنار شماس

ونه با شما

پس از فرار طاغوت

ما برای پیکار

با طاغوت پرستان آمده‌ایم

ما برای شکستن اسطوره‌هایتان

آمده‌ایم

برای پاشیدن ابدیت‌های ذهنی‌تان

(شاه)

ما برای فروریختن دروازه‌ی

تمدن‌کذائی‌تان

آمده‌ایم

برای سقوط ارابه‌ی
شاهنشاهی تان
ما مرد بلندیها هستیم
مرد بلندیها
مگر نمی‌بینید؟
در بستر دود و آتش

تبرستان
www.tabarestan.info

- صدای چرخهای تانگ
و رگبار مسلسل
چه سان عاشقانه
در برابر صفیر گلوله‌های تان
سینه سپر کرده‌ایم
(از قیام تا شهادت)
ما از بطن جامعه می‌جوشیم
از بطن جامعه
تا شما
و خویشتن و خویش را
از چهار چوب
ننگ استبداد
برهانیم

با رشدی بیکرای

برای فرار از

پوسیده گی‌ها

تا افقهای بی‌انتهای

ناریخ

جاودان می‌رویم

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

یکانگی را
به خاطر بسپارید

گفت

همه يك بیماری داریم . چون بیماری یکی بود .

دارویکی باشد . جمله بیماری غفلت داریم .

بیائید تا بیدارشوم

(نورالعلوم)

شیخ ابوالحسن خرقانی (

تبرستان

www.tabarestan.info

ما به جمود جمعجهها

می اندیشیم

به گل های تشنه

که اینک خار گشته اند

به تو

که درخون و آهن

استحاله گشته ای

و جواب گلوله ات

همچنان گل است

- این فریاد

« برادر ارثی

چرا برادر کشی »

تولایق محبتی

نه شایسته ی نفرین

سبا بهی انگشتانت را

از ماشه ی تفنگت

بردار

به کفن هائی از خون و لاله و بنگر

به دستان بی تفنگت

این خلق محروم

بشکن بتت را

این هیاهوی هیچ را

منشین به چاهسار فراموشی‌ها

او هیولای چشم‌فریبی

بیش نیست

درد ما

درد توست

تنها نمان

با درد خویش

یگانگی را به خاطر بسپار

یگانگی را

ما را

که از تو ایم

و خود را

که آزمائی

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

مصیبت بی
فریاد

شادی را نباید کشت

ما از خیل سو گوارانیم

از خیل داغدیدگان!

تبرستان
www.tabarestan.info

رفیق

موافق

هم‌پیمان

زخم چرکین غرورم

از دشنه‌ی سردت

نیست

که ناجوانمردانه

بر قلبم نشست

همه‌ی بغض من

از این مصیبت بی‌فریاد

تبرستان
www.tabarestan.info

و تمامت اندوه بی‌کرانم

بخاطر شاخه‌ی زیتونی است

که معصومانه

دردست دیگر است

پژمرد

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

زخم

سخن از مهر من و جور تو نیست.

سخن از

متلاشی شدن دوستی است

تبرستان
www.tabarestan.info

ای همه‌ی امیدها

ای عزیزترین

ای از سلاله‌ی باران

که طنین کلامت

در غربت دلگیر این دشت

۱ - وامی از حمید مصدق

بهترین ترانه بود

ودستان اعتمادی

برای ماندن

برای بودن

با هم رفتن

تبرستان

www.tabarestan.info

یکی شدن

جاری گشتن

برای من

که با نهایتی از بغض

و طیلسانی از

درد و غم

در رهگذر داغ ایران

نشسته ام

و در هر رگ من

خون غمی جاریست

از شقاوت دژ خیمان

به من بگو؟!

تو که می گفتی!

« گرمن و تو ما شویم

همه فریاد شویم . . . »

ختم این سوره

ز چیست ؟ !

تو که می گفتی

« اتحاد

اتحاد

بیشتر از دیروز

کمتر از فردا «

نقص این پیمان

از چه بود ؟ !

تو که رفتنت

دشمنه در تنم دو اند

دیگر زخم بر چرک

نشاندنت

ز چیست ؟ !

تبرستان
www.tabarestan.info

حضور

تبرستان

www.tabarstan.info

برای برادرم مهدی بخارائی
عضو سازمان مجاهدین خلق ایران

نستوه واستوار

با زمزمه‌ی نام برادران

آتش زده

بر لب

داغ خواهران

تجاوز گشته

بر دل

از شکنجه گاه دژ خیمان

می آیم

مادر مجاهدم

تبرستان

www.tabarestan.info

از انحنای حنجره‌ها

چنان نعره‌ای

برکش

که گز مه‌ها

باردیگر حضورم را در شهر

دریابند

اینک

نه خسته و پر شکسته

بلکه همه فریاد

می آیم

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

خیابان مجاهد شهید
مهدی رضائی

در خیابانی که به اسارتت گرفتند

(خورسید)

به نام مزدور کثیفی که به درك و اصلش

کرده بودی

جاویدمندش نهادند

(خیابان جاوید مند)

ای خصم آشتی ناپذیردژخیمان

فرزند راستین

انقلاب خونین

ایران

اگر حماسه‌ی شهادت را

مورخین جیره خوار استبداد

ننوشتند

ما با آتش و خون

حماسه‌ات را

بر صفحه‌ی زرین تاریخ خواهیم

نگاشت

و ترا به صحنه‌ی تاریخ پیوند

خواهیم زد

با آتش و خون

و نامت را

چو نگینی

بر الواح ابدیت

خواهیم نشاند

در خیابانی که

به اسارت گرفتند

(خورشید)

اینک فقط یک نام

چو اختری بر تار کش

می تابد

(خیابان مجاهد شهید مهدی رضائی)

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

گالشی
کیجا

تبرستان
www.tabarestan.info

رگ جنگل، گالش کیجا
از نگهت می چرخد
نفسش پر
از نفست می گردد

و دستانت مهتاب

که گونهی داغ جنگل

را می‌ساید

در فراموشی آفتاب

ای از تیار کوهستان

که کوه داند

استواریت و بس

کلامت

همه تغزل باران شمال

«مازوهای» جوان

شرمنده‌ی حضور قامت

رعنایت

ای که تا فته‌ی

جدا بافته‌ای نیستی

از مرد قبیله‌ات

پرچین مزرعات پایدار

رمه‌ی گوسفندان پرشیر

«ورزوات» پروار

تبرستان
www.tabarestan.info

مرا ،

مرا که تیعیدی شهرم

و همه شهر . . .

در پیش چشمم

قفسی بیش نیست

و تنهائی ام

نه فقط يك حرف

است

www.tabarestan.info

در هیئت نسیم صبح

به وقت کوچ

تابستانی تان

عروس جنگل شمال

از « کلامت » به نام کوچکم

آواز ده

با « سرگالشت » آشنا

ساز

که خسته

خسته از راه کوره های

تردید

-
- ۱ - کالش : نام قبیله‌ای درداننده‌های جنگلی البرز که از طرح کذائی اصلاحات ارضی و ملی کردن جنگلها ضربه‌ی بزرگی بر پیکر شان خورد.
 - ۲ - کیجا : در زبان مازندرانی به مفهوم دختر .
 - ۳ - مازونوعی درخت جنگلی .
 - ۴ - وروزو : گاوتر .
 - ۵ - کلام : اقامتگاه زمستانی .
 - ۶ - سرگالش : بزرگ قبیله

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

آزادی

تبرستان
www.tabarestan.info

بر لب کلام
نمی رست
که ما
پیک سحر را

به آفتاب روانه کردیم
نامت را

با خون نوشتیم
- تخمت را

با رنج کاشتیم
و پرچمت را

با وصله‌های خون آلود

تن پوش

بهترین عزیزانمان
برافراشتیم

و تو آزادی

با تمام شکوهت

بر گستره‌ی این خاک

خاموش

در فجر امیدمان

با رنگی خونین

طلوع کردی

رنگی خونین

اینک سرود

نامت

سرود سرخ

حماسه است

بر لبان ما

سرود

سرخ

حماسه

تبرستان
www.tabarestan.info

an.info

انتشارات نصر
چها : ۸۰ ریال